

سوگند

(دکتر عبدالرسول دیانی - وکیل پایه یک دادگستری و استادیار دانشگاه)

(قسمت اول)

ضعیف‌ترین دلیل در بین ادله به معنای اخص، سوگند می‌باشد که عملکرد این نوع دلیل فقط به منظور «فصل خصومت» است. معادل عربی سوگند کلمه قسم، حلف (به فتح حاء) و یمین می‌باشد و آن، اظهاری است که شخص با گواه گرفتن خداوند به نفع خود می‌نماید. البته، باید متذکر شد که قسم تنها وظیفه منکر نیست، بلکه در مواردی مدعی نیز می‌تواند برای فیصله‌دادن دعوا قسم بخورد. بنابراین، توجیه مناسبی نخواهد بود که بگوییم مبنای قسمت اخیر ماده (۱۹۷) آیین دادرسی مدنی که پس از بیان اصل برائت نتیجه می‌گیرد که اگر کسی مدعی حق یا دینی باشد باید آن را اثبات کند، در غیر این صورت با سوگند خوانده حکم برائت صادر خواهد شد. قاعده کلی «البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر» است. قانونگذار مشخص نموده چرا اگر مدعی نتوانست بر صحت ادعای خود دلیل بیاورد، منکر باید قسم بخورد و آیا هر کس می‌تواند ادعای دینی علیه دیگری داشته باشد و به دلیل عدم توانایی اثبات از طرف دیگر بخواهد که او قسم بخورد؟ ماده (۲۷۲) آیین دادرسی مدنی نیز با تکرار و تأکید بلاوجه حکم مذکور در ماده (۱۹۷) آ.د.م. می‌گوید: «هرگاه خواهان (مدعی) فاقد بینه و گواه واجد شرایط باشد، و خوانده (مدعی علیه) منکر ادعای خواهان بوده به تقاضای خواهان منکر ادای سوگند می‌نماید و به موجب آن ادعا ساقط خواهد شد.»

به نظر می‌رسد -همان‌طور که فقهای مالکی بیان داشته اند^(۱)- باید بین مدعی و منکر شراکت و دادوستد بوده باشد تا افراد سفله و طماع، اهل فضیلت را با سوگند دادن آنان خوار نمایند. بنابراین، سوگند را در صورتی که اماراتی دال بر تعامل قبلی بین دو طرف و سابقه رابطه دائن و مدیونی موجود باشد، می‌توان متوجه منکر نمود.

فصل اول - شرایط قسم

دعاوی که با قسم قابل فیصله یافتن می‌باشند، متعدد نیستند. در برخی دعاوی مصرحاً استناد به قسم به عنوان دلیل منع شده است و در برخی دیگر قسم دلالت دارد. ابتدا از مواردی شروع می‌کنیم که در آنها قسم دلیل محسوب می‌گردد.

قسمت اول - دلالت قسم

اصولاً قسم در مواردی دلیل محسوب می‌شود که دلیل قوی‌تری برای اثبات مدعا در دسترس نباشد. در جای خود اشاره کرده‌ایم که در بین دلایل به معنای اخص نیز تقدم و تأخر وجود دارد و قسم ضعیف‌ترین ادله است.^(۲) این است که ماده (۱۳۳۵) ق.م. مقرر داشته: «توسل به قسم

وقتی ممکن است که دعوای مدنی نزد حاکم به موجب اقرار یا شهادت یا علم قاضی بر مبنای اسناد و امارات ثابت نشده باشد. در این صورت، مدعی می‌تواند حکم به دعوای خود را که مورد انکار مدعی علیه است منوط به قسم او نماید.» بدیهی است چنانچه دعوا با اقرار یا شهادت یا علم قاضی قابل اثبات باشد، احلاف منکر و توسل به قسم به‌عنوان دلیل اثباتی ممنوع است. در بیان همین حکم، ماده (۲۷۱) آ.د.م، جدید می‌گوید: «در کلیه دعوای مالی ...» که فاقد دلایل و مدارک معتبر باشد، سوگند شرعی می‌تواند مستند صدور حکم دادگاه قرار گیرد.»

هر چند ماده (۱۳۲۵) قانون مدنی فقط در دعاوی که به شهادت شهود قابل اثبات است، به مدعی حق داده است حکم به دعوای خود را - که مورد انکار مدعی علیه است - منوط به قسم او نماید؛ اما بعد از انقلاب که مواد محدودکننده ارزش شهادت حذف و این دلیل ارزش سنتی خود را بازیافت، طبعاً این محدودیت دیگر وجود ندارد؛ پس هر دعوایی با هر مبلغ را می‌توان با سوگند فیصله داد. النهایه، قسم، فقط در موردی که قانون آن را معتبر بداند، مسموع می‌باشد. مثلاً برای اثبات جرایم مربوط به حق‌الله محض این دلیل معتبر نیست. به تبعیت از فقه اسلامی مواردی که در آنها قسم می‌تواند معتبر باشد را می‌آوریم.

موارد قابل قبول

وفق ماده (۲۷۱) آ.د.م، در کلیه دعوای مالی و سایر حقوق‌الناس از قبیل نکاح، طلاق، رجوع در طلاق، نسب، وکالت و وصیت که فاقد دلایل و مدارک معتبر دیگر باشد، سوگند شرعی به شرح مواد آتی می‌تواند ملاک و مستند صدور حکم دادگاه قرار گیرد. مفاد این ماده، در ماده (۲۳۰) همان قانون نیز آمده که مقرر می‌دارد: «دعاوی مالی و یا آنچه که مقصود از آن مال می‌باشد از قبیل دین، ثمن مبیع، معاملات، وقف با گواهی دو مرد یا یک مرد و دو زن و... چنانچه برای خواهان اقامه بینه ممکن نباشد می‌تواند با معرفی یک گواه مرد یا دو زن به ضمیمه یک سوگند ادعای خود را ثابت کند.» ماده (۲۷۷) آ.د.م، نیز در کلیه دعوای مالی که به هر علت و سببی به ذمه تعلق می‌گیرد از قبیل قرض، ثمن معامله، مال‌الاجاره، دیه جنایات، مهریه، نفقه، ضمان به تلف یا به اتلاف، همچنین دعاوی که مقصود از آن مال است از قبیل بیع، صلح، اجاره، هبه، وصیت به نفع مدعی، جنایت خطایی و شبه عمد موجب دیه چنانچه برای خواهان امکان اقامه بینه شرعی نباشد، معرفی یک گواه مرد یا دو زن به ضمیمه یک سوگند را به‌عنوان دلیل اثباتی قلمداد نموده است. در مورد این دو ماده، ابتدا گواه واجد شرایط شهادت می‌دهد و سپس سوگند توسط خواهان ادا می‌شود. به هر حال، قسم در تمامی دعاوی پذیرفته می‌شود مگر در دعاوی که مثل طلاق و نسب ناشی از زنا، با صلح یا تراضی پایان نمی‌یابد.^(۳)

در مورد برخی دعاوی مثل اثبات مطلق اعسار، قسم به‌عنوان دلیل موضوعیت پیدا می‌کند؛ زیرا

شهادت به تنهایی نمی‌تواند مطلق اعسار را - که امر عدمی است - به اثبات رساند.^(۴) معمولاً متعلق امر عدمی را با سوگند به اثبات می‌رسانند و امر وجودی را با شهادت شهود. به خاطر همین است که قسم اساساً دلیلی است که از سوی منکر ارائه می‌گردد و برخی فقهای اهل سنت مثل حنفی‌ها قائل شده‌اند سوگند مطلقاً برای مدعی تشریح نشده است.^(۵)

هر چند انکار زوجیت با قسم ممکن است، زیرا قاعده الیمین علی من انکر، در این مورد صادق بوده و ماده (۲۷۱) آ.د.م، برای نکاح، طلاق و رجوع، سوگند شرعی را برای رد دعوای زوجیت کارآمد قلمداد نموده، ولی اثبات زوجیت با قسم جزء بینه ممکن نیست. بند "ب" ماده (۲۳۰) آ.د.م، دعوای مالی یا آنچه مقصود از آن مال می‌باشد را قابل اثبات با گواهی دو مرد یا یک مرد و دو زن دانسته و در ادامه چنین مقرر نموده که: «چنانچه برای خواهان امکان اقامه بینه شرعی نباشد، می‌تواند با معرفی یک گواه مرد یا دو زن به ضمیمه یک سوگند ادعای خود را به اثبات رساند». وفق مفهوم مخالف این ماده، در دعوای غیر مالی یا دعوایی که موضوع آن مال نیست، مثل رابطه زوجیت، نمی‌توان یک قسم را جایگزین یک شاهد نمود. اما اگر چنین قسم بتی از جانب منکر به مدعی ارجاع گردید، رابطه زوجیت می‌تواند با یک قسم مدعی به اثبات برسد و چنین قسمی قابل رد به مدعی هست؛ زیرا اطلاق ماده (۱۳۲۶) قانون مدنی شامل آن بوده، پس مدعی علیه رابطه زوجیت نیز می‌تواند در صورتی که منکر رابطه زوجیت باشد، حکم به دعوا را منوط به قسم مدعی زوجیت نماید. عبارت "یا نحو آن" - که در این ماده به کار رفته - می‌تواند وافی به مقصود باشد. با این حساب، اثبات رابطه زوجیت پس از ارجاع قسم توسط منکر به مدعی ممکن خواهد شد.^(۶)

موارد غیر قابل قبول

با توجه به اینکه قسم جزء ضعیف‌ترین دلایل است، توسل به آن وقتی ممکن است که دعوای مدنی نزد حاکم به موجب اقرار یا شهادت یا علم قاضی بر مبنای اسناد و امارات ثابت نشده باشد. به هر حال، در غیر این موارد، قسم، فقط در جایی که قانون آن را معتبر بداند، مسموع می‌باشد؛ مثلاً در جرایم مربوط به حق‌الله محض، این دلیل هیچ‌گونه حجیتی ندارد؛ زیرا طریق اثباتی آنها در خود قانون اشاره شده و قانونگذار نیز در مقام احصای ادله اثباتی به این دلیل اشاره ننموده است. در روایت نبوی آمده است "لا یمین فی حد" که البته ناظر به حق‌الله محض می‌باشد. در مورد حق‌الله آمیخته با حق‌الناس، با یمین، جنبه حق‌الناسی آن ثابت می‌شود، ولی جنبه حق‌اللهی آن که قطع ید است، به اثبات نمی‌رسد. ماده (۲۸۰) آیین دادرسی مدنی نیز همین حکم را بیان نموده است.

ماده (۱۳۳۵) قانون مدنی سابق اعلام می‌داشت، دعوایی که یک طرف آن اشخاص حقوقی مثل

ادارات دولتی و شرکتها هستند. دعاوی راجع به ضرر و زیان ناشی از جرم و خسارت ناشی از محاکمه، دعاوی تصرف عدوانی، دعاوی راجعه به اصل امتیازاتی که از طرف دولت داده شده است، دعاوی تصرف عدوانی، دعاوی مربوط به علایم صنعتی و تجاری و اسم تجاری و حق اختراع و تصنیف، دعاوی مزاحمت در صورتی که منتهی به اختلاف در حقی که منتهی به مزاحمت شده است نباشد، با قسم به اثبات نمی‌رسند. اما در اصلاحات سال‌های ۱۳۶۱ و ۱۳۷۰ مجلس شورای اسلامی نسبت به قانون مدنی، این ماده تغییر اساسی پیدا کرد و این استثنائات حذف شدند. بنابراین، بعد از این اصلاحات، همه موارد فوق نیز با قسم قابل اثبات می‌باشند.

قسمت دوم - بیان قسم

قسم باید به طریقی بیان شود و تحقق آن در ضمیر انسان ممکن نیست. بهترین طریق بیان قسم، به صورت بیان لفظی است. اما در مواردی که خوانده در جلسه دادرسی در قبال ادعای خواهان به علت عارضه‌ای از قبیل لکنت زبان یا لال بودن، سکوت نماید، قاضی دادگاه رأساً یا به وسیله مترجم یا متخصص امر، مراد وی را کشف یا عارضه را بر طرف می‌نماید و چنانچه سکوت خوانده و استنکاف وی از باب تعمد و ایذاء باشد، دادگاه ضمن تذکر عواقب شرعی و قانونی کتمان حقیقت، سه بار به خوانده اخطار می‌نماید که در نتیجه استنکاف، ناکل شناخته می‌شود. در این صورت، با سوگند خواهان، دعوا ثابت و حکم بر محکومیت خوانده صادر خواهد شد. (ماده ۲۷۶ آ.د.م) النهایه، باید دانست به چه کسی قسم باید یاد کرد و موارد تغلیظ قسم کدامند و در کجا و به چه ترتیب باید قسم یاد شود. در این ماده، عبارت “عواقب شرعی و قانونی کتمان حقیقت” ذکر شده، ولی معلوم نشده این عواقب کدامند و آیا اصولاً حقیقت قبل از مداخله ماهوی قاضی و تحقیق یا استنطاق از طرفین دعوا قابل کشف بوده که معلوم شود طرف دعوا آنها را کتمان کرده است. عباراتی از این قبیل، شبهه مشروعیت اکراه برای اخذ اقرار و قسم را به ذهن متداعی می‌سازد. البته، به نظر می‌رسد بهتر بود این ضمانت اجرا برای کتمان شهادت در جایی که حضور شاهد در محل موضوع مورد اختلاف ثابت باشد ولی شاهد از ادای شهادت خودداری نماید، در نظر گرفته می‌شد.

به چه کسی قسم یاد می‌شود؟

قانون مدنی در خصوص نام کسی که باید به آن قسم یاد شود حکمی ندارد، ولی از نظر شرعی و وفق ماده ۲۸۱ آ.د.م، سوگند باید مطابق قرار دادگاه و با لفظ جلاله (والله، بالله، تالله) یا نام خداوند متعال به سایر زبان‌ها ادا گردد. به هر حال، وفق این ماده، فرقی بین مسلمان و غیرمسلمان در ادای سوگند به نام خداوند متعال نخواهد بود، فقط اسم آن ممکن است متفاوت باشد. بنابراین، الفاظی مثل God در زبان انگلیسی و یا Dieu در زبان فرانسه یا اهورامزدا و یهوه،

می‌توانند مورد قسم برای مسیحیان، زردشتیان و یهودیان باشند. اطلاق غیر مسلمان در این ماده را باید به مذاهب الهی منصرف دانست که خداوند را قبول دارند و الاً چنانچه برای شخصی روح نیاکان خود مقدس‌ترین ارزش تلقی شود و یا مثلاً برای تبعه کشوری، پرچم آن کشور مقدس‌ترین امر محسوب و مذهب برای وی امری سطحی تلقی شود، الزام به یاد کردن سوگند به‌نام خدا دلیلیت ندارد. به نظر ما باید وفق قاعده «شرعی الزموم بما الزموا به انفسهم». مراتب اتیان سوگند طبق مذهب فرد و یا بالاترین نماد ارزشی آن مذهب، عقیده یا ملیت خاص باشد. ولی اشکالی که در استناد به این قاعده وجود دارد، این است که قاعده فوق منصرف به مذاهب الهی است و می‌توان گفت قانون ما در خصوص مذاهب غیرالهی حکمی ندارد؛ زیرا این مذاهب را به رسمیت نشناخته است. در هر حال، مراتب اتیان سوگند باید صورتجلسه گردد.

البته، معمولاً در سایر کشورهای لائیک، به عبارت "من قسم یاد می‌کنم" اکتفا می‌کنند و متعلق قسم را ذکر نمی‌کنند. که این امر در بطن خود به همان بالاترین نماد ارزشی اطلاق می‌گردد که ممکن است مردم، پرچم آن کشور، وجدان شخص و یا مقدس‌ترین نماد مذهبی باشد. در روایات آمده بعضاً یهود به کنسیه هایشان و یا مجوس به آتشکده‌هایشان قسم داده می‌شدند،^(۷) یعنی مهم این است که قسم برای قسم خورنده مؤثر و رادع از کذب محسوب شود و طبیعی است که قسم به مقدس‌ترین نماد مذهبی و یا اخلاقی می‌تواند این خصوصیت را داشته باشد.

قسم مغلظ

وفق ماده (۱۳۲۸) مکرر قانون مدنی، دادگاه می‌تواند نظر به اهمیت موضوع دعوا و شخصیت طرفین و اوضاع و احوال مؤثر در مقرر می‌دارد: «که قسم با تشریفات خاص مذهبی یاد شود یا آن را به نحو دیگری تغلیظ نماید.» بر اساس این ماده، و همچنین ماده (۲۸۱) آ.د.م، در صورت نیاز به تغلیظ، دادگاه کیفیت ادای آن را از حیث زمان، مکان و الفاظ تعیین می‌نماید. تغلیظ قسم به سه وجه ممکن است: تغلیظ از نظر مکان قسم یاد کردن، تغلیظ از نظر زمان قسم، و تغلیظ از نظر الفاظ قسم. تغلیظ قسم از نظر زمان، به موکول نمودن ادای قسم به زمان خاصی مثل شب‌های قدر و روزهای متبرک مذهبی نظیر اعیاد فطر و قربان است. تغلیظ از نظر مکان، به موکول کردن ادای قسم در مکان خاصی مثل مسجد یا اماکن متبرکه و قبور ائمه و مشاهد شریفه است. تغلیظ از نظر حالت شخص حالف، به طهارت بدن و داشتن وضوء و یا غسل قبل از ادای قسم است. تغلیظ لفظی به ادای آن با الفاظ خاصی است. مثل اینکه بجای قسم به الله، جمله کاملی تحت این عنوان را به عنوان قسم یاد کند: «و الله الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الطَّالِبُ الْغَالِبُ الضَّارُّ النَّافِعُ الْمُدْرِكُ الْمُهِلِكُ الَّذِي يَعْلَمُ مِنَ السِّرِّ مَا يَعْلَمُهُ مِنَ الْعَلَانِيَةِ.» در مورد

کفّار نیز امکان تغلیظ قسم وجود دارد که وفق قاعده «الزّمُوهُم بِمَا الزّمُوا بِهِ اَنْفُسُهُمْ» بر اساس شرایطی است که در مذهب خودشان تغلیظ محسوب می‌شود.

باید متذکر شد چنانچه کسی که قسم متوجه او شده، تشریفات تغلیظ را قبول نکند و قسم بخورد، ناکل محسوب نمی‌شود که ارجاع قسم به مدعی را توجیه نماید.

محل ادای قسم

ماده (۲۸۸) آ.د.م، مقرر می‌دارد: «اتیان سوگند باید در جلسه دادگاه رسیدگی کننده به دعوا انجام شود، در صورتی که ادا کننده سوگند به واسطه عذر موجه نتواند در دادگاه حضور یابد، دادگاه حسب اقتضای مورد، وقت دیگری برای سوگند معین می‌نماید یا دادرس دادگاه نزد او حاضر می‌شود یا به قاضی دیگر نیابت می‌دهد تا او را سوگند داده و صورت مجلس را برای دادگاه ارسال کند و بر اساس آن، رأی صادر می‌نماید.» وفق این ماده، قاضی نمی‌تواند برای انجام تحلیف نایب بگیرد تا وی مراسم سوگند را انجام دهد. به نظر می‌رسد در مواردی هم که بنا به حکم دادگاه باید قسم از نظر مکان مغلّظ شود، قاضی صادرکننده رأی باید در محل حضور یابد.

فصل دوم - شرایط حالف

قسمت اول - دارا بودن شرایط کمال

وفق ماده (۱۳۲۹) قانون مدنی، قسم متوجه کسی می‌گردد که اگر اقرار کند، اقرارش نافذ باشد. این ماده شرایط صحت عمل قسم خورنده را به شرایط مقرر ارجاع داده است. بنابراین، حالف نیز باید قاصد، بالغ، مختار و عاقل باشد. قسم سفیه نیز فقط در خصوص دعاوی غیر مالی پذیرفته می‌شود.

از آنجایی که در باب اقرار مفصلاً راجع به شرایط مقرر توضیحات لازم را داده، پس در این باب به همان موارد ارجاع می‌دهیم و در ادامه، شرایط خاص مربوط به قسم را متذکر می‌شویم.

قسمت دوم - عمل یا موضوع باید منتسب به حالف باشد.

وفق ماده (۱۳۲۷) قانون مدنی، مدعی یا مدعی علیه در مورد دو ماده قبل در صورتی می‌تواند تقاضای قسم از طرف دیگر نماید که عمل یا موضوع دعوا منتسب به شخص آن طرف باشد. بنابراین، در دعاوی صغیر و مجنون نمی‌توان قسم را بر ولی یا وصی یا قیم متوجه کرد مگر نسبت به اعمال صادرشده از شخص آنها، آن هم مادامی که به ولایت یا وصایت یا قیمومت باقی هستند و همچنین است در کلیه مواردی که امر منتسب به یک طرف باشد.

قسمت سوم - حالف باید مباشرت در ادای قسم داشته باشد

ادای قسم، قائم به شخص است و قسم یاد کردن، نیابت بردار و قابل توکیل نیست و وکیل نمی‌تواند بجای موکل قسم یاد کند. اما وفق صدر ماده (۱۳۳۰) ق.م. تقاضای قسم قابل توکیل است و وکیل در دعوا می‌تواند طرف را قسم دهد. تبصره «۲» ماده (۳۵) آ.د.م، نیز صراحتاً سوگند را قابل توکیل ندانسته است. با این حساب، وکالت در تقاضای قسم، خلاف اصل است؛ یعنی فقط در صورتی وکیل می‌تواند این اختیار خاص را داشته باشد که در وکالت‌نامه وی تصریح به این امر شده باشد. اگر قائم به شخص است وکیل نمی‌تواند بجای موکل سوگند یاد کند قید در وکالت‌نامه این مشکل را حل نمی‌کند.

قسمت چهارم - حالف باید شخص حقیقی باشد.

یکی از سؤالات قابل طرح این است که آیا قسم متوجه شخص حقوقی می‌شود یا خیر؟ مثلاً آیا در دعاوی راجع به شرکت تجاری، قسم متوجه مدیر می‌شود؟ عده‌ای معتقد شده‌اند چون قسم یاد کردن قابل توکیل نیست، وفق تبصره «۲» ماده (۳۵) قانون آ.د.م، وکیل نمی‌تواند به جای موکل قسم یاد کند؛ زیرا رابطه مدیر با شرکای شرکت رابطه وکیل و موکل است. به علاوه، سوگند به عنوان یکی از ادله اثبات دعوا متکی بر ایمان فرد می‌باشد و ایمان نیز از ویژگی‌های ذاتی شخص می‌باشد و بالطبع فقط انسان می‌تواند دارای آن باشد. پس سوگند متوجه شخص حقوقی نمی‌شود تا بحث مربوط به امکان اتیان سوگند توسط مدیر مطرح شود.^(۸)

در مقابل، عده‌ای معتقد شده‌اند رابطه مدیر با سهامداران یا شرکای شرکت دقیقاً منطبق بر روابط وکیل و موکل نیست یعنی مدیر رکن تصمیم‌گیرنده و زبان شرکت محسوب است و در دعاوی راجع به شرکت، مدیر می‌تواند راجع به مسائل شرکت سوگند یاد کند. البته موضوعی که مدیر در باره آن سوگند یاد می‌کند باید راجع به اعمال مدیریتی دوره مدیریت او باشد. به نظر می‌رسد که قسم نه تنها متوجه شخص حقوقی به عنوان منکر دعوا نمی‌شود، بلکه اصولاً دعاوی علیه شخص حقوقی نیز با قسم جزء بینه قابل اثبات نباشد.

ادامه دارد

پی‌نوشت‌ها:

۱- ابن فرحون مالکی، التبصره، ج ۱، ص ۱۳۰، به نقل از فقه تطبیقی، ادله اثبات دعوا، ص ۳۰، ترجمه سعید منصور آرانی.

۲- دیانی، دکتر عبدالرسول، ترتیب دلایل بین مستندات رأی قاضی، مجله دادسی، شماره ۳۰، ص ۳ و شماره ۳۱ ص ۱۳.

۳- حسینی نژاد، دکتر حسینقلی، ادله اثبات دعوا، نشر میزان، ۱۳۷۴.

- ۴- استاد سنگلجی، محمد، آیین دادرسی در اسلام، ص ۱۰۷.
- ۵- فقه تطبیقی، ادله اثبات دعوا، ترجمه سعید منصوری آرانی، نشر فرهنگ امروز، چاپ اول، ۱۳۷۷.
- ۶- دیانی، دکتر عبدالرسول، اثبات زوجیت، مجله دادرسی، شماره ۴۲، بهمن و اسفند ۱۳۸۲، ص ۳.
- ۷- عاملی، شیخ حر، وسایل الشیعه، ج ۱۶، باب ۳۲، من کتاب الایمان، حدیث ۴.
- ۸- دمرچیلی، قانون تجارت در نظم حقوق کنونی، ص ۹۴۷، چاپ ۱۳۸۰.